سران قومش که تکبر مى‌ورزیدند، گفتند: «اى شعیب، یا تو و کسانى را که با تو ایمان آورده‌اند، از شهر خودمان بیرون خواهیم کرد؛ یا به کیش ما برگردید.» گفت: «آیا هر چند کراهت داشته باشیم؟» (88) اگر بعد از آنکه خدا ما را از آن نجات بخشیده [باز] به کیش شما برگردیم، در حقیقت به خدا دروغ بسته‌ایم؛ و ما را سزاوار نیست که به آن بازگردیم، مگر آنکه خدا، پروردگار ما بخواهد. [که‌] پروردگار ما از نظر دانش بر هر چیزى احاطه دارد. بر خدا توکل کرده‌ایم. بار پروردگارا، میان ما و قوم ما به حق داورى کن که تو بهترین داورانى.» (89) و سران قومش که کافر بودند گفتند: «اگر از شعیب پیروى کنید، در این صورت قطعاً زیانکارید.» (90) پس زمین‌لرزه آنان را فرو گرفت، و در خانه‌هایشان از پا درآمدند. (91) کسانى که شعیب را تکذیب کرده بودند، گویى خود در آن [دیار] سکونت نداشتند. کسانى که شعیب را تکذیب کرده بودند، خود، همان زیانکاران بودند. (92) پس [شعیب‌] از ایشان روى برتافت و گفت: «اى قوم من، به راستى که پیامهاى پروردگارم را به شما رسانیدم و پندتان دادم؛ دیگر چگونه بر گروهى که کافرند دریغ بخورم؟» (93) و در هیچ شهرى، پیامبرى نفرستادیم مگر آنکه مردمش را به سختى و رنج دچار کردیم تا مگر به زارى درآیند. (94) آنگاه به جاى بدى [=بلا]، نیکى [=نعمت‌] قرار دادیم تا انبوه شدند و گفتند: «پدران ما را [هم مسلماً به حکم طبیعت‌] رنج و راحت مى‌رسیده است.» پس در حالى که بى خبر بودند بناگاه [گریبان‌] آنان را گرفتیم. (95)